

تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا و درک سیاست خارجی آمریکا: با تأکید بر تحولات بحرین و سوریه

ناصر سلطانی^۱
ناصر خورشیدی^۲

چکیده: تحولات اخیر که کشورهای خاورمیانه را فراگرفته، سبب برجسته شدن اصول اخلاقی در سیاست خارجی بازیگران دخیل شده است. در این مقاله سعی خواهیم کرد این موضوع را بیشتر در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا که بازیگری مهم و فعال در بحران اخیر خاورمیانه است، مورد ارزیابی قرار دهیم. سئوالی که در مقاله حاضر مطرح شده این است که آمریکا بین دو ارزش پایه‌ای موجود در رهیافت مکتب انگلیسی و رهیافت هنجاری یعنی نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی و عدالت بین‌المللی / جهان‌میهنی در قبال تحولات اخیر خاورمیانه، به ویژه بحرین و سوریه، اولویت را به کدام یک از ارزش‌های بین‌المللی فوق داده است؟ در پاسخ باید گفت که آمریکا در قبال هر کدام از کشورهای خاورمیانه‌ای دستخوش بحران، سیاست واحدی را اتخاذ نکرده، در حالی که در بحرین طرف دولت را گرفته و از اصالت داشتن حاکمیت دولت دفاع می‌نماید، در سوریه سیاست متفاوتی را در پیش گرفته و اولویت را به عدالت بین‌المللی / جهان‌میهنی داده و به ظاهر از حقوق بشر حمایت می‌کند. دامنه مقاله حاضر، دو کشور بحرین و سوریه را در بر می‌گیرد اما سعی خواهد شد، با توجه به همزمانی وقوع تحولات اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا به صورت هر چند گذرا سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال این کشورها را نیز مورد بررسی قرار گیرد. روش پژوهش نیز با توجه به ماهیت تحقیق تحلیلی-توصیفی می‌باشد.

واژگان کلیدی: نظم بین‌المللی، اجتماع‌گرایی، عدالت بین‌المللی، جهان‌میهنی، آمریکا، بحرین، سوریه

n.soltani@urmia.ac.ir

۱. ناصر سلطانی، عضو هیات علمی دانشگاه ارومیه است

khoshshidi_mb@yahoo.com

۲. ناصر خورشیدی، کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان است

تاریخ تصویب: ۹۲/۱۲/۱۲

(تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۱۰)

فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲، صص ۹۶۴-۹۴۳

مقدمه

خاورمیانه از چندین قرن گذشته به دلیل برخورداری از موقعیتی حساس و سوق‌الجیشی برای قدرت‌های اروپایی اهمیت فراوانی داشته است. با پیدایش و استخراج نفت، اهمیت این منطقه در نزد استعمارگران اروپایی رو به فزونی گذارد. انگلستان به‌عنوان یکی از این قدرت‌های اروپایی به شمار می‌رفت که به دلیل اهمیتی که منطقه خاورمیانه در تأمین منافع ملی این کشور داشت، به مدت بیش از صد و پنجاه سال حضور همه‌جانبه در این منطقه داشت. مجموعه روندها و تحولات بعد از جنگ جهانی دوم موجب تضعیف تدریجی قدرت انگلستان گردید. این کشور پس از جنگ جهانی دوم به علت ضعف شدید قدرت نظامی، وارد مرحله بازسازی و سرمایه‌گذاری برای تجدید توان خود شد (واعظی، ۱۳۸۹: ۵۶) و به دنبال آن نیز در سال ۱۹۶۸ بعد از صد و پنجاه سال حضور مستمر همه‌جانبه، تصمیم به خروج از منطقه گرفت. خروج انگلستان باعث ایجاد خلأ ناگهانی قدرت در منطقه شد. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها قدرتی که کمترین آسیب را از جنگ دیده بود (واعظی، ۱۳۸۹: ۵۶) به سرعت این خلأ به وجود آمده را پر کرد. بعد از این اقدام، این کشور، منطقه خاورمیانه را به‌عنوان یکی از مناطق مهم و حساس دنیا قلمداد کرده که قادر است، منافع آن را در درازمدت تأمین نماید. از این‌رو، همواره در طول دوره‌های متمادی در تحولات منطقه خاورمیانه به‌عنوان بازیگری مهم و فعال ایفای نقش نموده است.

بر این اساس آمریکا در تحولات اخیر خاورمیانه که از هفدهم دسامبر ۲۰۱۰ در تونس آغاز شد و به سرعت نیز به سایر کشورهای عربی نظیر مصر، لیبی، بحرین، یمن و سوریه سرایت کرد، بر طبق سیاق گذشته سعی کرد تا با توجه به میزان اهمیتی که هر کدام از کشورهای دستخوش بحران در زمینه‌های مختلف برای این کشور داشته و دارند، به همان میزان نیز در تحولات آن‌ها اثر گذار باشد. در واقع با بررسی موضع‌گیری‌های ایالات متحده آمریکا در خصوص تحولات کشورهای مزبور مشخص می‌گردد که این کشور بسته به منافع استراتژیک خود، سیاست‌های متناقضی را در پیش گرفته به‌گونه‌ای که در رابطه با تحولات تونس به دلیل این که منافع خاصی را در این کشور نداشت، ترجیح داد در قبال تحولات آن، سیاست بی‌طرفی را اتخاذ و بیشتر نظاره گر تحولات در این کشور باشد. در مصر نیز آمریکا سیاست مشخصی را نتوانست پیاده نماید و در نهایت مجبور به پذیرش تغییر و تحولات در این کشور شد. در لیبی نیز در قالب ناتو دخالت نمود و سعی کرد خود را حامی انقلابیون معرفی نماید. در یمن نیز ایالات متحده سعی نمود تمرکز خود را بیشتر روی مسئله تروریسم که مرکز اصلی فعالیت القاعده می‌باشد، قرار دهد (نیاکویی، ۱۳۹۰).

مسئله‌ای که باعث برجسته‌شدن سیاست‌های متناقض، در دستگاه سیاست خارجی آمریکا در خصوص تحولات اخیر گردیده، بیشتر متوجه تحولات دو کشور سوریه و بحرین است، چرا که ایالات متحده الگوی مشابه و واحدی را در خصوص تحولات این دو کشور در پیش نگرفته و عملاً از استانداردهای دوگانه‌ای تاکنون پیروی نموده است. رفتار دوگانه آمریکا در قبال تحولات دو کشور سبب آشکار شدن موضع‌گیری‌های متناقض این کشور نسبت به موضوعاتی همچون دموکراسی^۱ و حقوق بشر^۲ گردیده، این در حالی است که ایالات متحده در کشوری همچون سوریه حامی معترضان است و با روش‌های مختلفی سعی در تضعیف دولت در مقابل معارضین نظام دارد، در حالی که نمونه مشابه آن را در بحرین به‌گونه‌ای متفاوت عمل کرده و آشکارا از سیاست‌های سرکوبی رژیم آل‌خلیفه حمایت و از دولت در مقابل افراد معترض پشتیبانی به عمل می‌آورد.

در این مقاله سعی خواهیم کرد، این موضع‌گیری‌های متناقض را با توجه به ارزشهای پایه‌ای که در رهیافت جامعه بین‌المللی^۳ (مکتب انگلیسی)^۴ و نظریه هنجاری^۵ وجود دارند، در معرض آزمون قرار دهیم. در این خصوص، ابتدا سعی می‌شود مبانی نظری مقاله ارائه و سپس ارزش‌های مطرح در این دو رهیافت را مورد بررسی قرار دهیم، تا چارچوب مناسبی برای گردآوری داده‌ها فراهم آید.

۱. چارچوب نظری: نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی و عدالت بین‌المللی / جهان

میهنی

در ابتدای بحث ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد است که مقصود نگارنده در مقاله حاضر، بررسی سیاست خارجی آمریکا از دید رهیافت‌های یاد شده نیست، بلکه تلاش ما برجسته‌سازی دو مفهوم پایه‌ای، نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی و عدالت بین‌المللی / جهان‌میهنی، موجود در دل این نظریات می‌باشد، تا در پرتو آن‌ها اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات دو کشور بحرین و سوریه را مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم.

1. Democracy
2. Human Rights
3. International Community
4. School of English
5. Normative Theory

۱-۱. نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی

نظم بین‌المللی^۱ یا اجتماع‌گرایی^۲ یکی از ارزش‌های اساسی جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود که نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی و نظریه‌هنجاری به آن توجه خاصی را مبذول داشته‌اند. این ارزش، مصداق عینی اصل عدم مداخله^۳ در امور داخلی دولت‌ها می‌باشد و تأکید اصلی آن بر این موضوع است که دولت‌ها باید بر حاکمیت^۴ و استقلال سیاسی همدیگر احترام گذاشته و از دخالت در امور داخلی یکدیگر امتناع ورزند. پشتوانه نظری و حقوقی این ارزش و هنجار بین‌المللی در بند هفت ماده دو منشور ملل متحد نیز آمده که در آن منشور به صراحت اعلام می‌دارد که اعضای این سازمان مجاز نیستند در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشوری است، دخالت نمایند (حسن‌خانی، ۱۳۸۹: ۳۰۶). این موضوع در موارد متعددی مانند قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی ملل متحد و کنفرانس‌های جنبش عدم تعهد و نیز موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای متعدد مورد تأکید قرار گرفته، بنابراین می‌توان گفت که اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل است که مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت‌هاست (سیمیر، ۱۳۹۰: ۵۱). توجه اساسی منشور و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی نسبت به مفهوم حاکمیت و برابری آن، در واقع نشان‌گر آن است که حاکمیت به‌عنوان یک هنجار مورد پذیرش اعضای جامعه بین‌المللی قرار گرفته و بنابراین هر اعتراضی از این هنجار یک تجاوز، یک بی‌عدالتی، خلاف یا خطایی است که باید اصلاح گردد (هالستی، ۱۳۸۹: ۳۶). در واقع استدلال اساسی این دو مفهوم (نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی) آن است که کشورها باید اصل عدم مداخله را در رابطه با یکدیگر لحاظ کرده و نسبت به حاکمیت یکدیگر هیچ‌گونه تعرضی نداشته باشند.

۱-۲. عدالت بین‌المللی / جهان‌میهنی

عدالت بین‌المللی^۵ یا جهان‌میهنی^۶ یکی دیگر از ارزش‌های پایه‌ای موجود در رهیافت مکتب انگلیسی و نظریه‌هنجاری به‌شمار می‌رود که در تعارض با پایه اول یعنی نظم بین‌المللی و اجتماع‌گرایی قرار دارد. استدلال اصلی در اینجا این است که دولت‌ها ارزش‌های اخلاقی را بر ارزش‌های حقوقی (حاکمیت و اصل عدم مداخله) ترجیح داده و

1. International order
2. Communitarianism
3. Non-interference
4. Sovereignty
5. International justice
6. Cosmopolitanism

هنگامی که با مواردی از قبیل نقض گسترده حقوق بشر و کشتار دسته‌جمعی مواجه می‌شوند، ملاحظات حقوقی را کنار گذارده و جانب اخلاق را که همان حمایت از افراد انسانی است، بگیرند. معتقدان به این اصل چنین استدلال می‌کنند که دولت‌ها به‌عنوان اعضای اصلی جامعه بین‌المللی به‌شمار نمی‌روند، بلکه به دلیل آن که آن‌ها نخست مشروعیت خود را از افراد انسانی گرفته و سپس وارد عرصه نظام بین‌الملل می‌شوند، بنابراین این افراد هستند که باید به‌عنوان اعضای اصلی جامعه بین‌المللی به‌شمار آیند. در تصدیق این موضوع آنان اشاره به مقدمه و اصول یک، پنجاه و پنج و پنجاه و شش منشور ملل متحد می‌کنند که صراحتاً بر حمایت از حقوق بشر و افراد انسانی تأکید می‌ورزند. برای مثال در مقدمه منشور آمده، اعضای سازمان مصمم‌اند تا ایمان خود را بر اصول انکارناپذیر حقوق بشر حفظ کنند و بر ارزش و شرافت انسان‌ها و بر برابری مردان و زنان صحنه بگذارند (سیمیر، ۱۳۹۰: ۲۱). بند سه ماده یک نیز منشور به صراحت اعضا را تشویق به احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی کرده و در بند آخر ماده پنجاه و پنج نیز منشور ملل متحد این اصول را جهانی اعلام کرده که فراتر از مسائل نژادی، جنسی، مذهبی و زبانی است و همچنین در ماده پنجاه و شش نیز همه اعضا را ملزم به رعایت آن ساخته است (حسن‌خانی، ۱۳۸۹: ۳۰۵-۳۲۴). همان‌طور که از متن منشور نیز استنباط می‌شود این اصول و هنجار محدود به یک نژاد، مذهب یا کشور خاصی نیست بلکه اصل جهانی بوده و رعایت کردن آن حقوق نیز یک اصل جهانی به حساب می‌آید. بدین منظور که امضاکنندگان آن نباید فرقی میان شهروندان خود و دیگر کشورها که تحت ظلم و ستم حکومت‌هایشان هستند، قایل شوند و هر جا که حقوق و آزادی انسان‌ها را به‌عنوان اعضای اصلی جامعه بین‌المللی در خطر دیدند باید به کمک آن‌ها بشتابند. این گروه که به جهان‌گرایان معروف هستند این دیدگاه را نمی‌پذیرند که حق خودمختاری و آزادی اراده کشورها به آن‌ها اجازه می‌دهد رفتاری داشته باشند که مخالف حقوق بشر یا افراد است (اسمیت، ۱۳۸۸: ۵۱۰).

با توجه به موارد فوق حال این سؤال مطرح می‌شود که گاهی ممکن است بین حق عدم‌مداخله و حقوق بشر برخوردی به وجود آید. وقتی این امر اتفاق می‌افتد کدام یک از این ارزش‌ها مقدم است؟ دو طیف از نظریه‌پردازان در پاسخ به این سؤال وجود دارند. یک طیف از نظریه‌پردازان پلورالیست‌ها^۱ (تکثرگرایان) هستند که اولویت را به دولت می‌دهند و بر اهمیت حاکمیت دولت‌ها تأکید دارند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۱۸۷). استدلال اصلی این گروه آن است که دولت‌ها حق ندارند در اموری که در

حیطه داخلی یک کشور است دخالت کنند و به نام حقوق بشر، حاکمیت که در حقوق بین‌الملل نیز به آن تاکید فراوان شده، را نادیده بگیرند. اما طیف دیگر از نظریه‌پردازان وجود دارند که به سولیداریست‌ها^۱ (انسجام‌گرایان) مشهور هستند. برپایه دیدگاه آنان، افراد به‌عنوان اعضای نهایی جامعه بین‌المللی به حساب می‌آیند و دولت‌ها از یکسری حقوق و وظایفی برخوردارند تا در مواردی که انسان‌هایی رنج می‌کشند بتوانند مداخله نمایند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۱۸۷). تأکید اصلی سولیداریست‌ها در واقع مشروعیت‌زدایی از اصل عدم مداخله است، این گروه مداخله بشردوستانه را به‌عنوان اصل بنیادین و ارزش اساسی جامعه بین‌الملل مورد پذیرش قرار می‌دهند. در همین راستا بحث اساسی مقاله حول محور ارزش‌های پایه‌ای موجود در نظریات مکتب انگلیسی و هنجاری می‌باشد و با بهره‌گیری از این ارزش‌های اخلاقی سعی خواهد شد تا به بررسی اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا درخصوص هر یک از ارزش‌های مزبور در قبال کشورهای دستخوش بحران اخیر خاورمیانه (بحرین و سوریه) پرداخته شود. آغاز بحث نگاهی گذرا به موضع‌گیری ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات تونس، مصر، لیبی و یمن خواهیم داشت. سپس سعی می‌شود به صورت کلی تحولات بحرین و سوریه که تمرکز اصلی مقاله نیز روی این دو کشور است را مورد بررسی قرار داده تا پیش‌درآمدی برای تجزیه و تحلیل موضع‌گیری آمریکا نسبت تحولات دو کشور یاد شده باشد.

۲. موضع‌گیری آمریکا در قبال تحولات تونس، مصر، لیبی و یمن

تونس اولین کشوری بود که تحولات در آن با خودسوزی یک جوان بیست و شش ساله به نام محمد بوعزیزی آغاز گردید و به سرعت به دیگر جوامع عرب زبان نیز سرایت کرد. خودسوزی این جوان به مثابه جرقه‌ای بود که آتش به بنیان دیکتاتوری بن‌علی زد. این عمل منجر به شکل‌گیری اعتراضات گسترده در تونس شد و چندی بعد از آن یعنی در روز چهارده ژانویه ۲۰۱۱ باعث فرار بن‌علی به کشور عربستان گردید. درخصوص سیاست خارجی آمریکا باید یادآور شد که ایالات متحده تا زمان سقوط دیکتاتور تونس به وضوح جانب معترضان را نگرفت. در این زمینه توجه به این واقعیت لازم است که تا روز چهارده ژانویه ۲۰۱۱ یعنی روز فرار بن‌علی، چشم‌انداز آینده تونس مبهم و احتمالات چندی مطرح بود و ایالات متحده برای نشان دادن بی‌طرفی خود با هدف

نزدیک ماندن به دو طرفی که احتمال غلبه هر دوی آنها وجود داشت موضع روشنی به سود معترضان نگرفت (احمدیان، ۱۳۹۰).

مصر دومین کشوری است که بعد از تونس بحرانی شد و بعد از مقاومت‌های چندی که از طرف رژیم مبارک صورت گرفت در نهایت در یازده فوریه ۲۰۱۱ اعتراضات مردم منجر به سقوط رژیم مبارک گردید. آمریکا درخصوص بحران مصر موضع‌گیری ضد و نقیضی داشت. این تناقض‌ها حاکی از سردرگمی و چالش‌های بزرگ وقایع اخیر برای سیاست خارجی امریکاست. ایالات متحده در اولین روزهای اعتراضات از دولت مبارک حمایت و تلاش کرد تا با دعوت به انجام اصلاحات این رژیم را حفظ نماید. طبیعتاً ملاحظات استراتژیک آمریکا و روابط حسنه بلند مدت با مصر در اتخاذ چنین سیاستی نقش مهمی داشته است. گسترش ابعاد اعتراضات و چشم انداز سقوط مبارک، آمریکا نیز حمایت خود را از دیکتاتور مصر بر داشت و تلاش کرد تا در جهت منافع خود تحولات مصر را مدیریت نماید (نیاکویی، ۱۳۹۰: ۲۵۵).

لیبی سومین کشوری بود که بعد از مصر در بیست و هفت بهمن سال ۱۳۸۹ دستخوش بحران شد. در مورد لیبی باید اذعان داشت که تحولات در این کشور در مقایسه با سایر کشورهای دستخوش بحران متفاوت‌تر بود. قذافی در طول چهار دهه حکومت بلامنازع، موفق به دولت‌مملت‌سازی در لیبی نشده بود، برخلاف تونس و مصر، لیبی فاقد انسجام سیاسی مناسب، شبکه‌ای از انجمن‌های اقتصادی یا هر نوع سازمان‌های ملی است (Anderson, 2011: 6). چنین ویژگی‌هایی لیبی را به یک جنگ داخلی طولانی مدتی سوق داد و تلفات زیادی هم از جانب شورشیان و هم از جانب طرفداران قذافی بر جای گذاشت. قذافی که از گستردگی و سرعت اعتراضات به وحشت افتاده بود از هواپیماهای جنگی برای برخورد با معترضان استفاده نمود که در این برخوردها بین هزار تا دوهزار نفر کشته شدند (علایی، ۱۳۹۰: ۱۱۹). شورای امنیت در واکنش به اقدام قذافی، دو قطعنامه را به شماره‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ به ترتیب در بیست‌وشش فوریه و هفده مارس ۲۰۱۱ صادر نمود که در واقع پاسخی به وضعیت اسفناک لیبی بود (UN Security Council Sanction: Libya, 2011). اقدام شورای امنیت درخصوص تصویب قطعنامه اخیر، موجبات خشنودی جنبش مخالفان قذافی شد و استقبال آن‌ها را در پی داشت. منطقه پرواز ممنوعه و محافظت از غیر نظامیان که در مفاد این قطعنامه گنجانده شده بود، اجازه مداخله نظامی خارجی را می‌داد (Blanchard, 2011: 3). با استناد به مفاد قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت بود که ایالات متحده آمریکا و سایر بازیگران بین‌المللی در قالب ناتو عملیات نظامی را علیه قذافی

ترتیب دادند و در نهایت با مداخله نظامی آنان مخالفان توانستند بر رژیم قذافی فائق آیند.

از جمله کشورهایی که بلافاصله پس از گریز بن‌علی از تونس، ناآرامی‌ها و تظاهرات گسترده به خود دید یمن بود. این کشور البته به ناآرامی و بی‌ثباتی در دو دهه گذشته خو گرفته و برخلاف مصر و تونس بحران‌های متعددی را پیش از حوادث اخیر خاورمیانه، از سرگذرانده بود. قیام یمنی‌ها علیه علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور سابق یمن، دلایل متعددی داشت و هر یک از گروه‌ها و تشکل‌های یمنی با انگیزه‌های خاصی و برای تحقق اهدافی ویژه، حول محور هدف اصلی یعنی سرنگونی صالح گردهم آمدند اما اعتراضات گسترده مردم یمن و تظاهرات آنان بر ضد رژیم، علی عبدالله صالح را که در ابتدا از کاربرد خشونت امتناع می‌ورزید و در تلاش بود تا با معترضان به توافق رسیده و بحران موجود را از مجرای سیاسی مرتفع کند، به تقابل با مردم کشاند (ابوترابی، ۱۳۹۰).

در رابطه با تحولات کشور یمن و به تبع آن سیاست خارجی آمریکا ذکر این نکته ضروری است که چون این کشور کانون اصلی فعالیت‌های گروه‌های تروریستی به‌خصوص القاعده می‌باشد، ایالات متحده نیز در طول بحران سیاسی در این کشور، تمرکز اصلی خود را بر روی مبارزه و جلوگیری از قدرت‌یابی این گروه‌های تروریستی معطوف ساخته بود. البته ایالات متحده سال‌ها بود که حمایت‌های سیاسی و نظامی قابل توجهی از رژیم علی عبدالله صالح به دلیل اینکه کشور یمن از سوی القاعده مورد تهدید قرار داشت، را به عمل می‌آورد. بدین اعتبار وقتی اوضاع این کشور بحرانی شد، ایالات متحده همکاری‌های ضد تروریستی خود را با رژیم عبدالله صالح از سر گرفت و اقدامات موثری را به منظور مقابله با القاعده در شبه جزیره عربستان اتخاذ نمود و به خاطر همین نیز در طول بحران سیاسی در یمن، فعالیت‌های نظامی و جاسوسی خود را به طرز چشمگیری افزایش داد (Sharp, 2012).

۳. تحولات بحرین و موضع‌گیری‌های آمریکا در قبال تحولات این کشور

همان‌گونه که ذکر آن رفت، تحولات اخیر خاورمیانه از تونس شروع و چون ماهیت سیرایتی داشت به سرعت اکثر کشورهای عربی را فرا گرفت و به همان سرعت نیز تعدادی از رژیم‌های عربی دستخوش بحران را ساقط کرد. اما مسئله‌ای که در این میان مهم به نظر می‌رسد حوادث دو کشور بحرین و سوریه است که به‌گونه‌ای دیگر رقم خورده و گویی موج تونس چندان تأثیری در تغییر و تحولات این دو کشور نگذارده است. در تحولات تونس و مصر شاهد آن بودیم که رژیم‌های دیکتاتوری این دو کشور در

همان روزهای آغازین اعتراضات از هم پاشیدند، اما اعتراضات در بحرین و سوریه بعد از گذشت چند سال هنوز به نتیجه قابل توجهی منتهی نشده است.

اعتراضات در بحرین که در چهارده فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد و تاکنون نیز ادامه دارد، منجر به بحران‌های سیاسی غیر قابل حلی در این کشور کوچک و جزیره‌ای خلیج فارس شده است. رژیم آل خلیفه نیز در همان روزهای اولیه اعتراضات (به مانند هر رژیم اقتدارگرایی که ماندن در مسند قدرت را جز اولویت‌های اساسی خود قرار می‌دهد)، حکومت نظامی را بر این کشور کوچک جزیره‌ای تحمیل نمود و مدتی بعد از آن نیز عربستان سعودی و امارات متحده عربی، نیروهای خود را در قالب نیروی سپر جزیره در بحرین مستقر ساختند (Bronson, 2011). مهم‌ترین مطالباتی که معترضان از رژیم آل خلیفه داشته‌اند، پایان دادن به تبعیض‌های مذهبی و حفظ حرمت و کرامات انسانی بوده است. در این کشور شیعیان از اکثریت قابل توجهی برخوردار هستند، ولی خانواده حاکم بر این کشور یعنی آل خلیفه و اکثر نخبگان سیاسی به آیین تسنن تعلق دارند و شیعیان بحرینی همواره مناصب سیاسی و فرصت‌های اقتصادی محدودی داشته و از تبعیض‌های گوناگون مذهبی رنج برده‌اند، که می‌توان به ممانعت در استخدام در بخش‌های دولتی، به‌ویژه پلیس، نیروهای مسلح و وزارت‌خانه‌های مهمی چون وزارت کشور، وزارت امور خارجه و وزارت دفاع و نهادهای امنیتی اشاره کرد (نیاکوبی، ۱۳۹۰: ۲۵۶).

ساختار سیاسی و حقوقی بحرین به گونه‌ای است که به صورت نهادین تبعیض علیه اکثریت شیعه مذهب این کشور را ممکن و استمرار می‌بخشد و همین امر نیز سبب شده طی سالیان متمادی بارها مردم این کشور به تبعیض‌های اعمالی و نقض حقوق بشر از سوی رژیم آل خلیفه اعتراض نمایند و هزینه‌های مختلفی را متحمل شوند (منانویز، ۲۳ شهریور ۱۳۹۲). شکاف فزاینده دولت و جامعه و سیاست‌های تبعیض آمیز آل خلیفه را می‌توان اصلی‌ترین عوامل بروز تحولات و اعتراضات سیاسی کنونی مردم بحرین به شمار آورد (اسدی، ۱۳۹۰ الف: ۴). نکته جالب توجه در این خصوص آن است که حکومت آل خلیفه با ترفندهای مختلف سعی در تغییر بافت جمعیتی این کشور با هدف از اکثریت انداختن شیعیان دارد که نمونه آن دادن تابعیت به مهاجران سنی پاکستانی، بنگلادشی و اردنی می‌باشد. حکومت بحرین از این افراد در تشکیلات نظامی و پلیسی استفاده می‌کند که اثبات‌گر این مسئله است که این کشور با مشکل فرقه‌گرایی و تبعیض مذهبی مواجه می‌باشد (هاشمی نسب، ۱۳۸۹: ۲۷).

به هر حال همان‌گونه که اشاره شد، اعتراضات این کشور در چهارده فوریه ۲۰۱۱ شروع شد ولی از آنجایی که اقدامات دولت به معنای اعطای هیچ‌گونه امتیازات اساسی و

واقعی به مخالفین نبوده است، معترضین به اعتراضات خود ادامه می‌دهند. حکومت بحرین نیز به سرکوب شدید مخالفین دست زده و شرایط را برای مردم این کشور و معترضان سخت‌تر از قبل کرده است (اسدی، ۱۳۹۰). اما عامل اساسی که مدل اعتراضات بحرین را بیشتر متمایز می‌کند دخالت کشور عربستان در قالب شورای همکاری خلیج فارس است. این اولین باری است که شورا از ابزار نظامی دسته جمعی برای سرکوب یک انقلاب مردمی استفاده کرده است. این شورا که یک ائتلاف شش ملیتی است در چهارده مارس ۲۰۱۱ برای حفظ رژیم آل خلیفه، حدود دو هزار نیرو که هزار و دویست نفر آن از عربستان و هشتصد نفر از آنان نیز از امارات بودند، وارد خاک بحرین شدند (Bronner and Slackman, 2011). استدلال [سازمان شورای همکاری خلیج فارس] و شخص حمد بن عیسی آل خلیفه پادشاه بحرین این است که با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از جمعیت بحرین را شیعیان این کشور تشکیل می‌دهند، اگر انقلابی به سبک انقلاب ایران در این کشور رخ دهد چنین مسئله‌ای تمام معادلات را در منطقه به نفع ایران تغییر خواهد داد. فلذا برای اجتناب از چنین رخدادی با سلاح به استقبال مخالفان رفته‌اند (Gengler, 2011).

۴. سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات بحرین

بحرین اولین کشور جنوب خلیج فارس است که در آن نفت کشف شده است. تاریخ اولین امتیاز نفت بحرین به سال ۱۹۳۰ بر می‌گردد، ولی استخراج نفت در این کشور دو سال بعد از این تاریخ یعنی به سال ۱۹۳۲ مربوط می‌شود (اسدی، ۱۳۸۵: ۲۷۷). روابط این کشور نیز با آمریکا در پی توسعه صنعت نفت در این کشور گسترش یافت. در سال ۱۹۴۸، بحرین میزبان ناوهای آمریکایی در خلیج فارس شد. بعد از گذشت چیزی حدود پنجاه سال از این تاریخ یعنی در سال ۱۹۹۵ (پس از بحران دوم خلیج فارس) آمریکا مجدداً برای حضور مداوم در خلیج فارس و اقیانوس هند، ناوگان پنجم نیروی دریایی خود را در این کشور سازمان‌دهی کرد و مرکز فرماندهی آن را در شمال شرقی جزیره بحرین در منامه مستقر نمود (اسدی، ۱۳۸۵: ۲۸۰). این ناوگان وظیفه حفظ و حراست از منافع آمریکا را در خلیج فارس، دریای عمان، خلیج عدن و دریای سرخ بر عهده دارد و یکی از بزرگترین پایگاه‌های نظامی آمریکا محسوب می‌شود. ضمناً آمریکا سالانه مقادیری کمک مالی را به‌عنوان کمک نظامی خارجی به بحرین اعطاء می‌کند. دلیل این امر نیز حضور نیروهای آمریکایی در پایگاه جفیر در قالب ستاد فرماندهی مرکزی (نیروهای واکنش سریع) ناوگان پنجم آن کشور در بحرین می‌باشد (اسدی، ۱۳۸۵: ۲۸۰).

با توجه به منافع پیچیده و گسترده‌ای که آمریکا در کشور بحرین دارد به نظر می‌رسد هر گونه تغییر سیاسی در بحرین می‌تواند حضور نظامی آمریکا را در منطقه با چالش مواجه کند. بر همین اساس این کشور در خصوص تحولات بحرین عمدتاً سیاست سکوت و حمایت تلویحی از رژیم آل خلیفه را دنبال کرده و بار دیگر بین ارزش‌های به زعم خود آمریکایی-دموکراسی و حقوق بشر-و منافع استراتژیک گزینه دوم را انتخاب کرده است (نیاکویی، ۱۳۹۰: ۲۶۰).

۵. بحران سوریه و موضع‌گیری‌های آمریکا در قبال تحولات این کشور

سوریه آخرین حلقه از کشورهای عربی است که گرفتار موج تونس‌سی شده است. اعتراضات در این کشور در بیست و شش ژانویه ۲۰۱۱ آغاز گردید. این اعتراضات در پانزده مارس همان سال به شکل فزاینده‌ای گسترش یافت؛ به گونه‌ای که در ابتدا معترضین فقط خواستار اصلاحات سیاسی بودند اما با اوج گرفتن این اعتراضات نه تنها به اصلاحات سیاسی بسنده نکردند، بلکه خواستار تغییر حکومت در این کشور نیز شدند (Baroud, 2011). در مورد بحران سوریه واقعیت‌هایی وجود دارد که آن را متمایز از تحولات دیگر کشورهای دستخوش بحران‌های اخیر جهان عرب می‌سازد.

یکی از این واقعیت‌های مورد بحث آن است که همه اقصای و گروه‌های جامعه سوریه از حکومت اسد بیزاری نجسته‌اند. طوری که در شهرهای بزرگ نظیر دمشق و حلب شاهد راهپیمایی‌های گسترده‌ای مبنی بر حمایت از حکومت سوریه بوده و هستیم. اغلب اعتراضات در این کشور بیشتر در مناطق مرزی و شهرهای کوچک صورت گرفته، اما در مصر و تونس اکثراً اعتراضات در شهرهای بزرگ و پایتخت‌های این دو کشور انقلابی به وقوع پیوست و نیز اکثر جامعه و گروه‌های مختلف، جملگی خواستار برکناری حاکمانشان در این کشورها از مسند قدرت بودند، چیزی که ما در سوریه به این سبک و سیاق، شاهد آن نیستیم. در واقع حکومت اسد برخلاف مبارک و بن علی از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است که در تجمع‌هایی که در طرفداری از اسد برگزار شده، متجلی است (نیاکویی، ۱۳۹۰).

در عرصه خارجی نیز به مانند محیط داخلی تفاوت‌های اساسی در تحولات این کشور به چشم می‌خورد. در خصوص بحران سوریه، بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای مختلفی وجود دارند که می‌توانیم آن‌ها را همانند عرصه داخلی این کشور به دو گروه مخالف و موافق تقسیم کنیم. در این تقسیم‌بندی کشورهای نظیر جمهوری اسلامی ایران، روسیه و چین جزء طرفداران اسد به شمار می‌آیند و از بقای حکومت او حمایت می‌کنند و در طرف دیگر این تقسیم‌بندی، اکثر کشورهای اروپایی (فرانسه و انگلیس) و

نیز خاورمیانه‌ای نظیر عربستان، قطر و ترکیه و به خصوص ایالات متحده آمریکا (که مهم‌ترین بازیگر بین‌المللی در تحولات سوریه به حساب می‌رود) جای می‌گیرند که مخالف حکومت اسد بوده و با ترفندهای مختلف سعی در حمایت از گروه‌های معترض دارند و از سقوط حکومت وی حمایت می‌نمایند.

۶. موضع‌گیری آمریکا در قبال اعتراضات سوریه

بعد از این که سوریه استقلال خود را در سال ۱۹۴۶ از فرانسه به دست آورد ایالات متحده آمریکا نیز این کشور را در همان سال به رسمیت شناخت و متعاقب آن سفارت خود را نیز در دمشق پایتخت این کشور مستقر نمود. اما از آنجایی که سوریه در طول جنگ سرد به سمت قطب دیگر (شوروی) که دشمن ایدئولوژیکی ایالات متحده محسوب می‌شد، گرایش داشت از همان دوران نیز اختلافات و تنش‌های ایالات متحده آمریکا با این کشور شروع شد. با توجه به همین مسئله و اهمیت این کشور خاورمیانه‌ای، دولتمردان ایالات متحده آمریکا درصدد بودند تا این کشور را تحت نفوذ خود درآورند. برای عملی شدن این کار، کودتای نافرجامی را در سال ۱۹۵۷ تدارک دیده بودند که توسط دولت سوریه کشف و خنثی گردید، در پی این اقدام و مشخص شدن این که دست سازمان سیا پشت عوامل کودتا بوده، روابط دوکشور رو به تیرگی گرایید (Wikipedia, 2012).

دخالت‌های ایالات متحده آمریکا در امور داخلی سوریه به این مورد خاص محدود نمی‌شود، بلکه در دوره حکومت حافظ اسد نیز هنگامی که آمریکا از شورش‌های مسلحانه که مخالفین داخلی علیه حکومت وی ترتیب داده بودند، حمایت به عمل آورد، روابط دو کشور بیش از گذشته حالت خصمانه به خود گرفت (گافیرو، ۱۳۹۱). در دوره بشار نیز که حوادث یازده سپتامبر به وقوع پیوست، همکاری این دو کشور که در زمان جنگ دوم خلیج فارس به‌یاد می‌ماند، محدودتر شد و آمریکا تحریم‌هایی را علیه این کشور ترتیب داد. بعد از آن نیز در پی ترور رفیق حریری (نخست وزیر لبنان) آمریکا انگشت اتهام را به سمت سوریه نشانه گرفت و همین عامل نیز باعث شد تا تحت تحقیق بین‌المللی قرار گیرد (حاتمی، ۱۳۹۰: ۲۲۲).

فراتر از همه این موارد، در خصوص رابطه ایالات متحده آمریکا با سوریه به‌ویژه در دوره حکومت خاندان اسد، باید به این نکته اساسی نیز توجه داشت که از آنجایی که سوریه تحت حکومت اسد به عنوان یک خطر جدی علیه امنیت رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود، طبیعی است در شرایطی که سوریه نقش محوری را در برقراری رابطه ایران با حزب الله ایفا می‌نماید و خود نیز از حامیان بزرگ حزب الله به شمار می‌رود،

نمی‌توان تصور کرد که این دو کشور با هم روابط مناسبی داشته باشند (چرا که اسرائیل متحد استراتژیکی آمریکا در منطقه به شمار می‌رود). در واقع با بررسی مختصر تاریخچه روابط خارجی دو کشور مشخص می‌شود که روابط این دو کشور تا حد زیادی با بی‌اعتمادی و تضاد منافع تعریف شده که همین مسئله نیز در ادامه مشخص‌کننده نوع موضع‌گیری‌های آمریکا در قبال تحولات سوریه خواهد بود. درخصوص تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا و موضع‌گیری این کشور در قبال تحولات سوریه، ما می‌توانیم این سیاست‌ها را در دو دسته کلی تقسیم‌بندی نمائیم: در قالب مسائل سیاسی و ویژگی‌های ساختاری رژیم اسد و در قالب مسائل ژئوپلیتیکی. که به نظر نگارندگان، دسته دوم (مسائل ژئوپلیتیکی) نه تنها درخصوص سوریه بلکه درخصوص سایر کشورهای دستخوش بحران نیز از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد.

۶-۱. مسائل سیاسی و ویژگی‌های ساختاری: دموکراسی و حقوق بشر

باید این نکته اساسی را مورد توجه قرار داد که علیرغم وجود تفاوت‌های اساسی میان تحولات سوریه با سایر کشورهای دستخوش بحران، از لحاظ ویژگی‌های سیاسی و ساختاری میان آنان شباهت‌های فراوانی حکمفرماست. اقتدارگرایی و شخصی بودن قدرت، فقدان آزادی‌های اساسی نظیر آزادی بیان و مطبوعات، تعرض به حقوق افراد و نقض گسترده حقوق بشر، سرکوب شدید جریان‌های معترض و اپوزیسیون از جمله ویژگی‌های سیاسی‌ای است که کم و بیش میان اکثر کشورهای دستخوش بحران وجود داشت. اگر بخواهیم با تسامح بیان کنیم، حکومت حاکم در سوریه نیز واجد چنین ویژگی‌هایی است؛ به گونه‌ای که سرکوب شدید معترضان از همان روزهای نخست اعتراضات به مسئله‌ای عادی تبدیل شده است. ایالات متحده آمریکا نیز تمام تلاش خود را بر این گذارده تا با برجسته سازی چنین مسائلی در مجامع بین‌المللی، حکومت اسد را تحت فشار قرار دهد، تا امور کشور را به جریان‌های سیاسی معترض و گروه‌های اپوزیسیون واگذار کند. اما اگر بخواهیم موضع‌گیری ایالات متحده آمریکا را در قبال بحران سوریه به این جنبه از حکومت اسد نسبت دهیم، طبیعی است که نمی‌توانیم تحلیل مناسب و اصولی از حوادث سوریه و به تبع آن موضع‌گیری‌های ایالات متحده داشته باشیم، چرا که تجربه نشان می‌دهد دولتمردان کاخ سفید با کشورها و رژیم‌هایی که شرایطشان حتی از سوریه نیز وخیم‌تر است ارتباط برقرار کرده و حمایت از آن‌ها را نیز جزء اولویت‌های اساسی خود قرار داده است. برای نمونه رژیم‌های آل سعود در عربستان و آل خلیفه در بحرین از جمله چنین رژیم‌هایی محسوب می‌شوند که بدون آن که ایالات متحده آمریکا توجهی به ویژگی‌های سیاسی و ساختاری آن‌ها داشته

باشد، به دلیل این که منافع پیچیده و گسترده‌ای در این کشورها دارد، از آنان حمایت به عمل می‌آورد. در واقع باید چنین استدلال کرد که دموکراسی و حقوق بشر [مسائل سیاسی] در نزد آمریکا دارای معیاری دوگانه است؛ در حالی که آمریکا از برخی حکومت‌های استبدادی منطقه [آل سعود و آل خلیفه] که به مبانی حقوق بشر متعهد نیستند، حمایت همه‌جانبه به عمل می‌آورد، اما به بهانه دموکراسی و حقوق بشر مداخلات زیادی در کشورهای غیر همسو [سوریه] که با سیاست این کشور مخالف هستند انجام می‌دهد (کلبعلی، ۱۳۹۰). با مشاهده چنین تناقضات و استانداردهای دوگانه‌ای از سوی دستگاه سیاست خارجی آمریکا، می‌توان چنین بیان داشت که مورد نخست درخصوص تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات سوریه نمی‌تواند قابل پذیرش باشد.

۶-۲. مسائل ژئوپلیتیکی

اما رقابت‌های ژئوپلیتیکی موردی است که بهتر می‌تواند سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا را به ویژه در مورد تحولات سوریه مورد واکاوی قرار دهد که در سه بخش کلی می‌توان آن را بیان نمود: حمایت دولت اسد از جریان مقاومت و نزدیکی این دولت به جمهوری اسلامی ایران، مخالفت دولت اسد با جریان موسوم به شورای همکاری خلیج فارس، رابطه گرم و مناسب اسد با کشور روسیه، که ذیلاً به توضیح مختصری از آنها بسنده می‌کنیم:

الف) حمایت کشور سوریه از جریان مقاومت و نزدیکی آن به جمهوری اسلامی ایران. در بررسی روابط ایران با سوریه باید این رابطه را به دو دوره قبل و بعد از انقلاب اسلامی در ایران تقسیم نمود. از زمان استقلال سوریه در سال ۱۹۴۶ تا وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ روابط دو کشور چندان مساعد نبود، دلیل آن را نیز می‌توان به ماهیت ساختار نظام بین‌الملل در دوره جنگ سرد نسبت داد که هر یک از این دو کشور به قطب بندی‌های متضاد و متفاوتی گرایش داشتند. ایران در دوره حکومت محمدرضا پهلوی در اردوگاه غرب و سوریه نیز همان گونه که به آن اشاره شد، طرفدار شوروی بود و زیر نفوذ این کشور قرار داشت (Gelbert, 2010: 37).

طبیعی بود که در چنین شرایطی که ماهیت روابط کشورها را سران دو قطب تعریف می‌کردند، این دو کشور نمی‌توانستند با هم روابط مناسبی داشته باشند. اما خصومت بین دو کشور با وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ که ماهیت ضد آمریکایی و اسرائیلی داشت، از بین رفت. روابط این دو کشور زمانی که سوریه در جنگ با عراق، جمهوری اسلامی ایران را مورد حمایت قرار داد، وارد مرحله نوینی شد. علاوه

بر این، وجود متغیرهایی نظیر مقاومت، حمایت از انتفاضه ملت فلسطین و دشمنی مشترک با رژیم صهیونیستی باعث راهبردی‌تر شدن هر چه بیشتر روابط دو کشور در سال‌های اخیر شده است. فراتر از این، دو کشور به لحاظ مذهبی نیز مشترک می‌باشند، هر چند که فرهنگ شیعی به طور قابل توجهی روابط دو کشور را تحت تأثیر قرار نداده، اما دشمنی مشترک رهبران سنی عرب باعث شده که اتحاد مذهبی نیز بین دو کشور (در کنار متغیرهای فوق) مستحکم شود (Barzegar, 2012: 7). این عامل یعنی نزدیکی دولت اسد به جمهوری اسلامی ایران، باعث تحت‌الشعاع قرار گرفتن موضع‌گیری‌های ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات سوریه شده است (حمایت ایران از حزب الله لبنان در طول جنگ سی‌وسه روزه در سال ۲۰۰۶ از طریق سوریه که به عنوان پل استراتژیک ایران با حزب الله محسوب می‌شود منجر به پیروزی مقاومت بر رژیم صهیونیستی در نبرد سی‌وسه روزه گردید). طبیعی است که قدرت یافتن حزب الله لبنان که در خط مقدم مبارزه با اسرائیل است خوشایند دولت‌مردان آمریکا نبوده و به دلیل همین مسئله نیز درصدد قطع ارتباط ایران با حزب الله از طریق براندازی حکومت حاکم در سوریه برآمده‌اند. بر همین اساس، اسد را که محوری‌ترین متحد منطقه‌ای ایران می‌باشد، مورد هدف قرار داده‌اند (استخانتیسف، ۱۳۹۱).

ب) مخالفت کشور سوریه با جریان موسوم به شورای همکاری خلیج فارس. یکی از اهداف پایه‌ای ایالات متحده آمریکا در منطقه استراتژی منزوی ساختن ایران و آرمان‌های برگرفته از انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. دولت‌مردان کاخ سفید در دوران جنگ سرد با احساس خطر از این مسئله که این آرمان‌ها به کشورهای حوزه خلیج فارس نیز که در همسایگی ایران قرار دارند، نفوذ می‌کند، درصدد بر آمدند تا با ایجاد کمربند امنیتی-دفاعی از طریق رژیم‌های محافظه‌کار عرب، مانع از صدور آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران گردند. این سد دفاعی که قرار بود رژیم‌های محافظه‌کار عرب را نجات دهد، شورای همکاری خلیج فارس نام داشت. از این تاریخ به بعد، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (عربستان سعودی، بحرین، اردن، امارات متحده عربی، کویت و قطر) رقابت سخت ایدئولوژیکی را با ایران انقلابی آغاز کرده‌اند. رقابت این کشورها به ویژه عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران زمانی وارد مرحله تازه‌ای شد که آمریکا در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله نمود و رژیم بعثی حاکم در این کشور را ساقط کرد. اشغال عراق و شکل‌گیری حکومت با اکثریت شیعه در انتخابات سال ۲۰۰۵، مسئله قدرت‌گیری شیعه را مجدداً مطرح ساخت و موجب نگرانی‌هایی در جهان عرب شد. عراق به‌عنوان یکی از قدرت‌های عمده عربی و یکی از پرچم‌داران ناسیونالیسم عربی

پس از سرنگونی صدام، تحت کنترل دولتی قرار گرفته بود که براساس ضوابط دمکراتیک توسط اکثریت شیعیان اداره می‌شود (حاج یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

در اواخر سال ۲۰۰۴ ملک عبدالله، پادشاه اردن، ادعا کرد نتیجه اصلی جنگ در عراق، شکل‌گیری یک هلال شیعی تحت سلطه ایران بوده است. از دید او، اگر احزاب یا سیاستمداران طرفدار ایران بر دولت جدید عراق مسلط شوند، یک هلال جدید شامل جنبشها یا حکومت‌های مسلط شیعه از ایران تا عراق، سوریه و لبنان ظاهر خواهد شد که موجب برهم زدن موازنه قوای موجود میان شیعه و سنی شده و چالش جدیدی برای منافع آمریکا و متحدانش خواهد بود (حاج یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۳).

طرح چنین ادعاهایی باعث شد تا رقابت‌های ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی میان حاکمان محافظه‌کار عرب با کشورهایی نظیر ایران، عراق و سوریه که پرچمدار حکومت شیعی در منطقه و جهان هستند، قوت بگیرد. در چند سال اخیر نیز که خاورمیانه دستخوش بحران و تحولات اساسی شده، باز چنین رقابت‌هایی را می‌توان به وضوح مشاهده نمود. سوریه یکی از این حوزه‌های رقابت است که روابط نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران دارد و کشورهای عضو در شورای همکاری خلیج فارس با حمایت آمریکا سخت به دنبال کوتاه کردن دست ایران از این کشور می‌باشند. آن‌ها این هدف را دنبال می‌کنند که با خارج شدن سوریه از کنترل ایران و سقوط حکومت حاکم در سوریه که متحد استراتژیک ایران است، این حلقه مفقوده به سمت کشورهای عضو در شورای همکاری خلیج فارس گرایش یافته و در نتیجه این شورا تقویت می‌شود. هر چند که سوریه در زمره کشورهای خلیج فارس به شمار نمی‌آید، اما می‌تواند شریک استراتژیک مناسبی برای پیشبرد رسالت این شورا باشد.

ج) رابطه گرم و مناسب سوریه با کشور روسیه. همان طوری که ذکر آن رفت، سوریه در طول دوران جنگ سرد از جمله معدود کشورهای منطقه خاورمیانه بود که تحت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار داشت. روابط روس‌ها بعد از تأسیس پایگاه نیروی دریایی در بندر طرطوس^۱ در سال ۱۹۷۱ با سوریه حالت استراتژیک به خود گرفت، چرا که این برای نخستین بار بود که روس‌ها می‌توانستند در منطقه‌ای حساس و استراتژیک از جهان یعنی خاورمیانه پایگاه نظامی تأسیس نمایند. رابطه استراتژیک دو کشور فقط به دوره جنگ سرد محدود نمی‌شود و بعد از فروپاشی شوروی نیز سوریه مهم‌ترین متحد استراتژیک روسیه در منطقه و بندر طرطوس نیز همچنان تحت نفوذ روس‌ها باقی ماند. در حال حاضر سوریه تنها نماینده روسیه در خاورمیانه است و فقط از

1. Tartus

طریق بندر طرطوس می‌تواند در منطقه خاورمیانه حضور داشته باشد (Satter, 2012). فراتر از آن، روابط نظامی قابل توجهی نیز میان دو کشور حکم فرماست که از آن جمله می‌توان به فروش جنگنده‌های (میگ-۲۹ اس.ام. تی)^۱ و همچنین سیستم‌های دفاع هوایی پانت سیر اس وان ای^۲ اشاره کرد. به گونه‌ای که برخی ادعا می‌کنند که ارزش این دادوستدها چیزی در حدود دو و نیم میلیارد دلار باشد (Committeri, 2012: 3).

در چنین شرایطی، فروپاشی نظام سیاسی حاکم در سوریه می‌تواند منافع روسیه را در این کشور با خطر جدی مواجه ساخته و به صورت غیر قابل اجتنابی نفوذ این کشور را در خاورمیانه و مدیترانه کاهش دهد. برای اجتناب از چنین حادثه‌ای روس‌ها بر آن شده‌اند تا به هر صورت ممکن از اسد و ماندگاری حکومت او به حمایت برخیزند. در مقابل نیز چون ایالات متحده خواهان خاورمیانه‌ای بدون روسیه و یا سایر قدرت‌های بزرگ است، طبیعی است که چنین رخدادی به هیچ عنوان نمی‌تواند باب میل این کشور باشد، این مورد به اضافه موارد قبلی که به آن اشاره شد، سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران سوریه را بیشتر تحت تأثیر خود قرار داده‌اند تا مسائل سیاسی که جایگاهی در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا ندارند. بطور کلی سیاست خارجی آمریکا و موضع‌گیری‌های این کشور در قبال بحران سوریه را می‌توان مجموعه متنوعی از مسائل ژئوپلیتیکی و سیاسی در نظر گرفت که دلایل سیاسی برای تغییر حکومت سوریه، بیشتر تحت‌الشعاع مسائل ژئوپلیتیکی قرار دارد، چرا که با بررسی هر کدام از تحولات اخیر خاورمیانه مشاهده شد که آمریکا در هر کشوری که منافع استراتژیک دارد، بسته به آن منافع نیز سیاست متفاوت‌تری را اتخاذ نموده و در مورد بحران سوریه نیز چنین وانمود کرده است که سیاست‌های حکومت حاکم در سوریه بیش از دیگر مسائل مورد توجه بوده است.

۷. اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات بحرین و سوریه

با توجه به مبانی نظری اشاره شده در مورد نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی و عدالت بین‌المللی / جهان‌میپهنی که ارزش‌های اساسی در رهیافت مکتب انگلیسی و نظریه هنجاری روابط بین‌الملل هستند، در این قسمت تلاش خواهد شد تا بر اساس چارچوبی که ارائه شد، اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا را در قبال تحولات دو کشور بحرین و سوریه مورد ارزیابی قرار دهیم. همان‌طوری که اشاره شد، اعتراضات در دو کشور بحرین

1. MIG-29 SMT Fighter
2. Pantsir S1E

و سوریه برخلاف تونس، مصر، یمن و لیبی به گونه‌ای متفاوت‌تر رقم خورده و رژیم‌های سیاسی هر دو کشور مقاومت‌های قابل توجهی را از خود در قبال اعتراض‌کنندگان نشان می‌دهند؛ به گونه‌ای که بعد از گذشت چند سال، موجی که از تونس آغاز شده هنوز موفق به ایجاد تغییر و تحولات اساسی در سپهر سیاسی این دو کشور آشوب‌زده نشده است.

به هر حال آنچه بیشتر از همه مد نظر است، سیاست‌ها و استانداردهای دوگانه ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات دو کشور می‌باشد. با توجه به این که هر دو کشور شرایط یکسان و مشابهی را سپری می‌کنند، اما ایالات متحده آمریکا رویه یکسان و مشابهی را در قبال آن‌ها در پیش نگرفته است؛ به گونه‌ای که درخصوص تحولات بحرین سرکوب‌گری‌ها و کشتارهای رژیم آل خلیفه را نادیده گرفته و معتقد به اصالت داشتن حاکمیت این کشور و رژیم آل خلیفه است. دولتمردان کاخ سفید درخصوص تحولات بحرین نظم بین‌المللی را مقدم بر حقوق بشر و عدالت بین‌المللی دانسته‌اند و به شدت از این ارزش بین‌المللی حمایت می‌کنند. به طور خلاصه مواردی از قبیل حمایت از رژیم آل خلیفه و تقویت آن در قبال معترضان، مورد تحریم قرار ندادن این رژیم به طور یک‌جانبه و یا چندجانبه، عدم محکومیت جنایت‌ها و سرکوب‌های رژیم آل خلیفه در مجامع بین‌المللی، سکوت در قبال اقدام کشور عربستان سعودی که نیروهای نظامی‌اش را در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس به داخل این کشور گسیل داشته تا از سقوط رژیم آل خلیفه ممانعت به عمل بیاورد و دیگر اقدامات، از جمله عواملی هستند که نشان می‌دهند آمریکا، اولویت خود را در قبال تحولات بحرین به نظم بین‌المللی/اجتماع‌گرایی داده و از این ارزش بین‌المللی حمایت کرده است.

اما در جایی دیگر که تحولات مشابهی صورت گرفته است، سیاست یکسانی از سوی دولتمردان آمریکا مشاهده نمی‌شود. در مورد سوریه، نه تنها این کشور از دولت در مقابل معترضین دفاع نکرده، بلکه با روش‌های مختلف از قبیل مسلح نمودن معترضین، اعمال تحریم‌های یک‌جانبه و صدور قطعنامه‌هایی در این خصوص، سعی در تضعیف دولت اسد داشته است. عواملی که نشان‌دهنده سیاست‌های متفاوت آمریکا درخصوص تحولات سوریه است عبارتند از: تهیه و تنظیم پیش‌نویس قطع‌نامه‌های (۲۰۴۵ - ۲۰۴۳) در شورای امنیت و مورد تحریم قرار دادن این کشور به صورت یک‌جانبه و چندجانبه در مجامع بین‌المللی، تجهیز کردن معترضان این کشور به انواع سلاح‌ها برای مقابله با دولت، واکنش به سرکوب معترضان و تضعیف دولت در مقابل اعتراض‌کنندگان، حمایت از رسانه‌ها و عناصر اپوزیسیون و موارد دیگر.

توضیحات فوق نشان دهنده تناقضات اساسی در سیاست خارجی آمریکا است. با وجود این که حوادث نسبتاً مشابهی در دو کشور در حال جریان است، اما دولتمردان کاخ سفید تفسیرهای متفاوت و متناقضی را از آن‌ها به عمل می‌آورند. نقض گسترده حقوق بشر در بحرین و عدم اتخاذ رویکردی اخلاقی و هنجاری از سوی دولتمردان کاخ سفید که همواره از سیاست‌های حقوق بشری و انسانی دم می‌زنند، سبب آشکار شدن تناقضات اساسی در سیاست‌های خاورمیانه‌ای این کشور گردیده است. موضع‌گیری‌های متناقض آمریکا در قبال تحولات دو کشور بحرین و سوریه این فرضیه را به اثبات می‌رساند که سیاست خارجی آمریکا همواره بین ارزش‌هایی همچون حقوق بشر و حاکمیت در نوسان بوده است. برای مثال اگر حمایت از حقوق بشر و برجسته سازی این اصل قادر باشد منافع ملی این کشور را در درازمدت تأمین نماید، دولتمردان کاخ سفید از این ارزش بین‌المللی جانبداری خواهند کرد ولی اگر حمایت از این گونه اصول به منافع ملی آن کشور خدشه وارد سازد، اولویت خود را تغییر داده و جانب اصل حاکمیت را که در منشور سازمان ملل نیز آمده، خواهند گرفت تا اقدامات خود را این‌گونه توجیه نمایند.

نتیجه‌گیری

تحولات مورد بررسی در این نوشتار، چگونگی متغیر بودن اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا را نمایان ساخت. به منظور روشن شدن هر چه بیشتر مسئله سعی بر آن شد تا از اصول و مفروضه‌های رهیافت مکتب انگلیسی و نظریه هنجاری روابط بین‌الملل یعنی نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی و عدالت بین‌المللی / جهان‌میهنی که نگاه داورانه به پژوهشگر روابط بین‌الملل می‌دهند، بهره‌گیری تا پاسخ مناسبی به این سؤال داده شود که ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات دو کشور بحرین و سوریه اولویت را به کدام یک از ارزش‌های یاد شده داده است؟ فرضیه ما چنین بود که ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات دو کشور یاد شده، سیاست واحدی را اتخاذ نکرده است. همان‌گونه که نشان داده شد، دولتمردان کاخ سفید در قبال بحران بحرین با توجه به این که رژیم آل‌خلیفه با حمایت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، فجیع‌ترین کشتارها را علیه مردم و شیعیان بحرینی اعمال می‌نمایند، آگاهانه سیاست سکوت را در پیش گرفته‌اند و از اصالت داشتن حاکمیت این کشور حمایت می‌کند.

اما در مقابل، یعنی در سوریه که یکی دیگر از کشورهای دستخوش بحران است، دولتمردان کاخ سفید تحولات این کشور را به‌گونه‌ای دیگر تفسیر نموده‌اند و با نادیده گرفتن حاکمیت این کشور درصددند تا با اقدامات مختلف اعم از مسلح نمودن معترضان

و معارضان نظام سوری به دخالت در امور داخلی این کشور مبادرت ورزند. با وجود این که حوادث نسبتاً مشابهی در هر دو کشور یاد شده در حال جریان است، اما ایالات متحده آمریکا تفسیرهای متفاوت و متناقضی را از آن‌ها داشته است. این کشور در بحرین اولویت خود را به نظم بین‌المللی / اجتماع‌گرایی داده، در حالی که در سوریه سیاست یکسره متفاوتی را اتخاذ نموده و اولویت را به عدالت بین‌المللی / جهان میهنی داده است.

در مجموع می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ایالات متحده آمریکا بسته به منافع استراتژیک خود اولویت‌های سیاست خارجی خود را نیز تغییر می‌دهد. برای مثال اگر حمایت از نظم بین‌المللی که همان حمایت از حاکمیت کشورهاست قادر به تامین منافع ملی این کشور باشد، از این ارزش بین‌المللی جانب‌داری خواهد کرد و یا برعکس اگر حمایت از عدالت بین‌المللی که همان حمایت از افراد انسانی است منافع ملی این کشور را تامین نماید، اولویت خود را تغییر داده و از این ارزش جانب‌داری خواهد کرد. نتیجه منطقی گزاره‌های فوق، سیطره کامل نظریه واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی را بر دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهد که محوریت نه با اخلاق بلکه با منافع ملی است. توجه به اخلاق، حقوق و هنجارهای بین‌المللی در چارچوب سیاست واقع‌گرایی زمانی صورت می‌پذیرد که دولت‌ها را در رسیدن به منافع ملی‌اشان کمک نمایند. از دید این نظریه، برقراری دموکراسی در خاورمیانه و پیاده‌سازی اصول اخلاقی و رعایت حقوق بشر که آمریکا آنها را بعد از حادثه یازده سپتامبر در سیاست خارجی خود در قبال منطقه خاورمیانه برجسته ساخته، دستاویزی برای دخالت و اعمال سیاست‌های راهبردی این کشور می‌باشند. منطق واقع‌گرایی حکم می‌کند که چون اولویت با منافع ملی است و نه هنجارهای بین‌المللی، بر این اساس آمریکا این مجوز را دارد تا حتی با کشورهای دیکتاتوری نظیر عربستان و یا سایر دولت‌هایی که کوچکترین اهمیتی به معیارهای حقوقی و هنجاری قائل نیستند، رابطه برقرار کند. البته این رابطه تا زمانی تداوم می‌یابد که کشورهای مزیور در راستای سیاست‌های راهبردی آمریکا در منطقه گام بردارند، در غیر این صورت، گرفتار همان سیاست‌های راهبردی و در عین حال متناقض آمریکا خواهند شد.

منابع

الف) فارسی

- ابوترابی، حمیدرضا ۱۳۹۰، «شورای امنیت و بیداری اسلامی»، برگرفته از سایت نشریه حقوق بین‌الملل پاسارگارد: <http://www.international-law.blogfa.com/post-124.aspx>.
- احمدیان، حسن. ۱۳۹۰، «انقلاب تونس زمینه‌ها و پیامدها»، برگرفته از سایت فصلنامه روابط خارجی: <http://www.isrjournals.ir/fa/essay/168-essay-farsi-36.html>.
- استخانتیسیف، آندری، ۱۳۹۱ «نگاه استراتژیک ایران به سوریه»، برگرفته از سایت خبرگزاری ریا نووستی www.ria_novosti.mht
- اسدی، علی اکبر. ۱۳۹۰ الف. «رفتار شناسی بازیگران تحولات بحرین»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال ۱۲، شماره ۴۵.
- اسدی، علی اکبر. ۱۳۹۰. «تحولات بحرین ریشه‌ها و بازیگران»، برگرفته از سایت فصلنامه روابط خارجی: <http://www.isrjournals.ir/fa/essay/205-essay-farsi-57.html>.
- اسدی، بیژن. ۱۳۸۵. خلیج فارس و مسائل آن، تهران: انتشارات سمت.
- اسمیت، استیو. ۱۳۸۸. «رویکردهای واکنشگرا و سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل»، در جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- منانیزو. ۲۳ شهریور ۱۳۹۲. پارادوکس حقوق بشر و منافع آمریکا در بحران بحرین.
- جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ. ۱۳۸۵، درآمدی بر روابط بین‌الملل، مترجم: مهدی ذاکریان و همکاران، تهران: نشر میزان.
- حاج یوسفی، امیر محمد، ۱۳۸۸. «هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا»، دو فصلنامه دانش سیاسی، سال پنجم، شماره اول.
- حاتمی، محمدرضا، ۱۳۹۰، «تحولات و ساختار منطقه خاورمیانه، فصلنامه روابط خارجی»، سال سوم، شماره چهارم.
- سیمبر، رضا، ۱۳۹۰. حقوق بشر در نظام بین‌الملل، گیلان: انتشارات دانشگاه گیلان.
- علایی، حسین. ۱۳۹۱، «نقش شورای امنیت سازمان ملل در فروپاشی نظام قذافی»، فصلنامه راهبرد یاس، سال ۲۱، شماره ۶۳.
- قوام، سید عبدالعلی. ۱۳۹۰، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- کلبعلی، فرزاد. ۱۳۹۰، «سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و جنبش‌های مردمی جدید»، برگرفته از سایت فصلنامه روابط خارجی: <http://www.isrjournals.ir/fa/essay/260-essay-farsi-71.html>.
- گافیرو، جیورجیو، ۱۳۹۱، «تقابل راهبردی اسرائیل و آمریکا در سوریه»، مترجم: حمیدنیکو، برگرفته از سایت خبرگزاری فارس به نقل از فارین پالسی.

نیاکویی، امیر. ۱۳۹۰، «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم.

واعظی، محمود. ۱۳۸۹، «شورای همکاری خلیج فارس و قدرت‌های غربی؛ تداوم و تغییر در حوزه‌های تعامل»، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، شماره ۲۸.

هالستی، کالوی. ۱۳۸۹. «دولت‌ها و دولتمداری»، در دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان، مترجم: علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

هاشمی نسب، سید سعید. ۱۳۸۹، «بحران بحرین»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، سال دوم، شماره پنجم.

هلد، دیوید. ۱۳۸۹، «جهان میهنی: شکل‌رام‌شده جهانی‌شدن؟» در دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان، مترجم: علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

ب) انگلیسی

Anderson, Lisa. 2011. "Demystifying the Arab Spring: Parsing the Differences between Tunisia", Egypt and Libya, Foreign Affairs.

Blanchard, Christopher. 2011. "Libiya: Unrest and U.S Policy", Congressional Research Service.

Bronson, Rachel. 2011. "Saudi Arabia's Intervention in Bahrain: a Necessary Evil or a Strategic Blunder?" Foreign Policy Research Institute.

Barzegar, Keyhan. 2011. "Irans Foreign Policy towards Iraq and Syria", European Stability Initiative: www.esiweb.org/pdf/esi_turkey.

Committeri, Camilla. 2012. "When Domestic Factors Prevail Upon Foreign Ambition: Russias Sterategic Game in Syria", Istituto Affari Internazionali.

Gelbert, Janathan. 2010. "The Iran-Syria Axis a Critical Investigation", Stanford Journal of International Relations, Vol.12, No1.

Sharp, Jeremi. 2012. "Yemen: Background & US Relations" Congressional Research Service.

Satter, David. 2012. "Russia and Syria", Foreign Policy Research Institute.

Wikipedia. 2012. Syrian-United States Relation, from: Wikipedia the Free Encyclopedia.

UN Security Council Sanction: Libya. 2011. From: Australian Government Department of Foreign Affairs and Trade: <http://www.dfat.gov.au/sanctions-regimesLibya.html>. (accessed Janury 18,2013).

Bronner, Ethan & Slackman, Michael. March 16, 2011. "Saudi Troops Enter Bahrain to Help Put Down Unrest", New York Times.

Gengler, Justin. 16 May 2011. "How Radical are Bahrains Shia?" CNN.

Baroud, Ramzy. November 21, 2011. "Syria Uprising Falls Victim to Power Players", Foreign Policy Journal.